

حضرت امام سپس به ردّ «وجه دوم از اشکال مرحوم حائری» اشاره می کنند:

«و أمّا علی ما قرّر فی الطبعة الأخيرة، فلأنّ الظاهر من قوله: «اجلس من الصبح إلى الزوال» رجوع الغاية إلى المادّة، و لعلّ عدم فهم المخالفة لذلك، و إلّا فلا نسلم عدم ذلك بعد تسليم رجوع الغاية إلى الحكم، و كون المغيا حقيقته.»^۱

توضیح:

۱. در مثال «اجلس من الصبح الى الزوال»، ظهور جمله در آن است که «من الصبح الى الزوال»، قید ماده است (یعنی گویی آمر گفته است: «جلوس از صبح تا ظهر» واجب است).

۲. و به همین جهت عرف تناقضی بین دو جمله نمی فهمد.

۳. ولی اگر بگوئیم، غایت، قید هیأت است (یعنی آمر گفته است: جلوس واجب است و این وجوب از صبح تا ظهر است)، عرف بین این جمله و اینکه در ادامه آمر بگوید: «جلوس واجب است و این وجوب بعد از زوال تا غروب آفتاب است»، تناقض می یابد.

ما می گوئیم:

۱. ماحصل فرمایش امام آن است که اگر معنای جمله چنین باشد:

«هر نوع طلب نسبت به جلوس واقع است و هر نوع طلب هم از صبح تا ظهر است»، این با اینکه بعد بگوید «هر نوع طلب نسبت به جلوس، بعد از زوال هم موجود است» سازگار نیست.

۲. اما همان چه در ذیل «وجه اول» گفتیم اینجا هم قابل جریان است. به این بیان که: اگر نتوانیم بگوئیم که: «آنچه علّت است برای «هر نوع طلب به جلوس به نحوی که این هر نوع طلب تا ظهر باقی است»، علّت انحصاری برای هر نوع طلب نسبت به جلوس است»، ممکن است بتوانیم بگوئیم علّت اول، هر نوع طلب نسبت به جلوس را در حدّ فاصل صبح تا ظهر ایجاد می کند و علّت دوم، هر نوع طلب نسبت به جلوس را بعد از ظهر، ایجاد می کند.

حضرت امام در ادامه با توجه به مبنای خود تصریح می کنند که: اگرچه قبول ندارند که «انشاء برای حقیقت طلب وضع شده باشد» ولی با این حال ممکن است بتوان برای «غایت» قائل به مفهوم شد:

«هذا، لكن مرّ الإشكال فی كون الهيئة موضوعة لكلی الطلب و مستعملة فيه فی محلّه. إلّا أنّه مع جزئية معنى الهيئة لا یبعد دعوى المفهوم، لمساعدة العرف علیه. و یمكن أن یقال: إن الهيئة و إن وضعت لإيقاع البعث، و لا یكون إلّا جزئياً حقیقیّاً، لكن لما كانت آلة محضة للبعث و الإغراء لا ینتزع منه العرف إلّا نفس الوجوب من غیر توجهه إلى الجزئية و الكلية، فیهم من

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۲۱



قوله: «اجلس إلى الزوال» وجوبه إلى هذا الحدّ من غير توجّه إلى أنّ إيقاع الوجوب لا يكون إلاّ جزئياً، فحينئذ يفهم من القضية المغيّاة انتفاء سنخ الحكم بعد الغاية. هذا بحسب الثبوت.^۱

توضیح:

۱. اگر چه ما گفته‌ایم که موضوع له هیأت انشاء جزئی است (و یک فرد از بعث توسط هیأت ایجاد می‌شود)

ولی:

۲. بعید نیست که بگوئیم فهم عرفی از جمله‌ای که دارای غایت است، آن است که حکم بعد از غایت منتفی است.

۳. ممکن آن یقال: اگر چه هیأت، بعث جزئی را ایجاد می‌کند ولی چون «انشاء»، آلت ایجاد بعث است، لذا

عرف از هیأت انشاء، «وجوب» را در می‌یابد و اصلاً توجهی ندارد که این وجوب، جزئی است و یا کلی.

۴. و لذا از جمله دارای غایت، می‌فهمد که حکم (وجوب)، بعد از غایت نیست ولی توجه ندارد که آنچه

منتفی شده است، یک وجوب شخصی است (و ممکن است وجوب شخصی دیگری بعد از غایت حاصل

شده باشد). بلکه آنچه را فهم می‌کند آن است که «سنخ وجوب» منتفی شده است.

ما می‌گوئیم:

۱. ماحصل فرمایش حضرت امام آن است که:

«اگر چه وضع هیأت، شخصی است ولی عرف آن را کلی می‌فهمد».

۲. در این باره می‌توان گفت:

اولاً: اگر عرف، جزئی یا کلی بودن را نمی‌فهمد، نمی‌توان آن را در استعمال خود دخیل کند و لذا اصلاً

وضع برای معنایی که قابل استعمال عرفی نیست، لغو می‌شود.

و ثانیاً: اگر عرف، جزئی بودن را می‌فهمد و متکلم کلام را به صورت جزئی استعمال می‌کند، امکان ندارد

که مخاطب جزئی بودن آن را فهم نکند. چرا که در این صورت مفاهمه صورت نمی‌گیرد و باید گفت

استعمال لغو است.

و ثالثاً: اگر هم متکلم و هم مخاطب جزئی بودن را فهم می‌کنند، نمی‌توانند در عین حال «وجوب» را به

صورت غیر جزئی فهم کرده باشند.

و رابعاً: اگر عرف توجهی به جزئی بودن وجوب ندارد، معنا آن نیست که وجوب را به صورت کلی (سنخ

وجوب) فهم کرده است.

۱. همان



۳. اما اگر بخواهیم از یک طرف، «جزئی بودن هیأت» را بپذیریم و از طرف دیگر بگوئیم که عرف از جمله دارای غایت مفهوم می‌فهمد، لاجرم باید بگوئیم:

هیأت جزئی (از باب ضیق فم الرکبه) از ابتدا «وجوب تا ظهر» را به صورت جزئی انشاء می‌کند ولی ساختار «جمله دارای غایت»، یا به سبب انصراف و یا به سبب وضع اولیه و یا وضع ثانویه (که ما درباره مفهوم گفته بودیم)، بر معنای «عدم حکم عند انتفاء غایت» نیز دلالت دارد.

